هوالعلیم

عقلانیت در سلوک

تبیین حقیقت مسیر و راه سیروسلوک الی‌اللَه
مبانی سیروسلوک الی‌اللَه - طهران جلسهٔ بیست‌وسوم

بیانات
آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس اللَه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

اگر نظر شریف دوستان باشد در جلسه گذشته می‌خواستیم قدری راجع به مسائل فهم سلوکی و اختلاف این طریق با طریق جاذبه‌های ظاهری و غلبه حال که در سایر مکاتب و طرق دیگر وجود دارد صحبت بشود که البته به جهت نبودن وقت کافی، آن بحث ناتمام ماند و به نظر هم نمی‌رسد که مطلب تا کجا رسید و بعد پرداختیم به پاسخ بعضی از سؤالات. البته سؤالاتی که در مرتبهٔ قبل بود من با خودم آوردم و اگر راجع به این جلسه هم سؤالاتی هست و فرصت اجازه داد خب در خدمت دوستان هستیم.

مسئلهٔ فهم و ادراک بسیار مسئلهٔ مهم و حیاتی‌ترین قضیه است و همان‌طوری که در جلسه گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض کردم ملزم دیدم خودم را که با توجه به کیفیت ارتقاء فکری و رشد روحی و نفسی و حالاتی که مطرح و صحبت می‌شود مطالبی را خدمت دوستان عرض کنم. و آن طریقه و مسیری که مورد نظر اولیاء الهی است آن طریقه و مسیر را برای دوستان قدری باز کنم گرچه تا به حال تمام صحبت‌های ما چنان چه مستحضر هستید بر محوریت تعقل و فهم دور می‌زده است و روی این مسئله بیش از سایر مسائل، بنده توجه داشتم.

یادم می‌آید تقریباً حدود چهار سال پیش پنج سال پیش که خیلی به واسطهٔ بروز بعضی از جریانات، بنده راجع به این مسئله دائماً تذکر می‌دادم خدمت رفقا، یک روز یکی از افرادی که دارای حالاتی بود و مسائلی داشت از مخدرات، ایشان آمد و اظهار داشت آقا شما راجع به مسائل تعقل و فهم و ادراک خیلی صحبت می‌کنید بهتر است راجع به مسائل حال و وجد و شور و عشق و محبت هم که لازمهٔ حرکت سالک است به سوی پروردگار، مطالبی مطرح باشد تا تصور یک طرفه نشود. بنده به ایشان گفتم هرچه بر سر ما آمده است چه در زمان حیات مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان اللَه علیه و به‌خصوص پس از فوت ایشان، به جهت کنار گذاشتن این قضیه بوده است و به‌طورکلی هرچه بر سر اسلام آمده است، چطور اینکه ان‌شاءاللَه راجع به این مسئله توضیح خواهم داد، اینها برای این بوده که اینها همه کنار گذاشته شده است.

مسئله تعقل و فهم و کیفیت به کار انداختن عقل خدادادی بر عهده ما و سایر مسائل برعهده شما، ما

آنچه را که مربوط به وظیفه خود است انجام می‌دهیم و راجع به بقیهٔ مطالب، دیگر ما صحبتی نداریم البته نه اینکه صحبت نیست فعلا مجالش نیست حالا تا بعد راجع به سایر قضایا، ان‌شاءاللّه در جلسات آتی عنوان بصری راجع به این مسائل مفصلا صحبت خواهد شد. در آن مطالبی که راجع به کیفیت ارتباط و عزلت و مسائل شخصی است و نحوه تجرید نفس و کیفیت و طرق آن، راجع به این قضیه مطالبی عرض خواهد شد.

روایتی است که این روایت را مرحوم آقا [علامه طهرانی] خیلی در مجالسشان می‌خواندند و افراد را به این مطلب توجه می‌دادند که وقتی خداوند حضرت آدم را خلق کرد جبرائیل نازل شد و با خودش سه چیز را آورد: یکی عقل و یکی دین و یکی حیا و شرم. و رو کرد به حضرت آدم و گفت خداوند سلام می‌رساند و می‌گوید یکی از این سه چیز را باید اختیار کنی، یا عقل را و یا دین را و یا حیا را. حضرت آدم از آنجایی که عقل داشت عقل را اختیار کرد و عقل را برای خودش برگزید و این خیلی در آن نکته است که در آن اگر انسان به این روایت توجه کند متوجه یک نکته بسیار دقیقی می‌شود لابد دوستان این سؤال باید در آنها پیدا شده باشد وقتی که هنوز جبرائیل عقل را در وجود آدم قرار نداد[ه بود] چرا آدم آمد عقل را اختیار کرد؟ یعنی آن حسّی که آمد و با آن شاخصه‌هایی که داشت عقل را برگزید و دین و حیا را کنارگذاشت در حالی که هنوز عقل در وجود آدم قرارنگرفته است، این چطور ممکن است؟ پاسخ به این مسئله این است که گرچه عقل به عنوان عقل عملی در وجود حضرت آدم نبود اما نفس خلقت روحی آدم و آن روحی که داشت و تعلقی که به حضرت پروردگار داشت، نفس آن روح عبارت است از نوری که آن نور مایز بین حق و باطل است و آن نور برای او عقل را برگزید.

و از اینجا انسان استفاده می‌کند که راه سلوک یعنی راه تعقل و راه سلوک یعنی راه تجرد نفس که مساوی با تحقق علم است که علم از صفات لازمه ذات پروردگار است یعنی در هر جا که ذات الهی در آنجا جلوه‌گر است در آنجا علم وجود دارد و چون روح حضرت آدم، آن روح تجردی خودش، نه روح آلوده به دنیا و زخارف دنیا و به رنگ و لعابها و به این نخود و لوبیاها و این جاذبه‌های عادی و ظاهری، وقتی که آن روح به همان کیفیت خودش بوده پس بنابراین مساوی با علم بوده و حضرت آدم به واسطه علمی که داشته عقل را اختیار می‌کند و برای خودش برمی‌گزیند.

جبرائیل رو می‌کند به دین و حیا می‌گوید: خب برگردید بر سر جای خودمان، یکی از اینها را آدم اختیار کرد که عقل است و دو تای دیگر برگردند. آنها برنگشتند. جبرائیل گفت: چرا برنمی‌گردید در موطن و عالم خودتان؟ چرا برنمی‌گردید؟ یعنی آن حقیقت دین و حیا ممثل شده بود برای حضرت آدم به یک صورتی، برگردید به جای خودتان. آنها گفتند خداوند به ما امر کرده است که در هر جا که عقل است شما هم باید همان‌جا باشید و در آنجایی که عقل نیست شما هم نمی‌توانید باشید.

از ضمیمه کردن این مطالب این طور نتیجه گرفته می‌شود که در هر جا عقل است در آنجا دین است و در آنجا حیا و شرم است و در هر جا که قوه عاقله وجود ندارد، تعقل وجود ندارد در آنجا دین هم وجود ندارد احساسات است. اعمال است ادا و اطوار است، سرخوش بودن به یک سری مسائل غیرواقعی است. چرا؟ چون تعقل وجود ندارد احساسات وجود دارد. کارهایی که یک بچه می‌کند چرا در نظر ما ارزش ندارد؟ چرا؟ چون تعقل وجود ندارد. یک بچه چهار ساله سه ساله، کارهایی که انجام می‌دهد، در مجلس می‌دود با امور بچه‌گانه بازی می‌کند، کارهایش را شما در نظر بگیرید می‌خندید توجه نمی‌کنید، چرا؟ چون تعقل ندارد، فهم ندارد و از دیدگاه ما این اعمال جنبه وجودی ندارد جنبه ثبوتی ندارد، بودن با نبودنش یکسان است و تفاوتی از این نقطه نظر ندارد.

مسئله فهم و ادراک حیاتی‌ترین و اصلی‌ترین و گران‌سنگ‌ترین مسئله در سلوک است و همه بزرگان نسبت به این مسئله توجه داشتند. یک قدم با تعقل و فهم رفتن از هزار قدم بدون تعقل و با حال رفتن، ارزشش بیشتر است و این واقعیت دارد ها؛ زیرا انسان در حرکت سلوکی خود باید از تخیلات و اوهام بگذرد. حرکت سلوکی عبارت است از: حرکت از جزئیت و رسیدن به کلیت. تمام سلوک را اگر ما بخواهیم تعریف کنیم در این یک جمله جمع می‌شود از جزئیت انسان بیرون بیاید و به کلیت و به وحدت انسان برسد این عبارت است از تعریف سلوک.

از اعتباریات انسان خارج بشود، از اوهام انسان بیرون بیاید، از قضاوت‌های عجولانه انسان خارج شود، از اظهارنظرهای نابخردانه و خام انسان بیرون بیاید، از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و جزئی، انسان خودش را خارج کند. از آنچه که بین مردم در دادوستد است انسان بیرون بیاید، از آنچه که موجب بقاء زندگی مردم عادی است، انسان خود را بیرون بکشد، از کیفیت نگرش مردم به دنیا، انسان خود را خارج کند این عبارت است از خلوص. همه ما با این مطالب کم‌وبیش در ارتباط هستیم اطرافیان خودمان را می‌بینیم، خودمان را می‌بینیم نسبت به مسائل، دیدگاه‌های افراد را ما مشاهده می‌کنیم، قضاوت افراد را ما می‌بینیم در مورد مسائل مختلف، کیفیت نظرات آنها را ما مشاهده می‌کنیم، تمام مطالب و دیدگاه‌های آنها بر اساس امور بچه‌گانه و عامیانه و خام و نپخته و مسائل غیرواقعی و گذرا و مفسده انگیز است مفسده انگیز.

سلوک یعنی انسان از این حیطه و ورطه خود را بیرون بکشد و خودش را با عالم تعقل تطبیق بدهد، این معنا معنای سلوک است. اگر این طور شد دین او منطق پیدا می‌کند، ارتباطات او منطق پیدا می‌کند، گرایش‌های او منطق پیدا می‌کند، تمایلات او بر اساس [امور] عقلانی و قواعد عقلانی خواهد شد؛ امروز به یکی گرایش پیدا نمی‌کند و فردا صرف‌نظر کند، امروز تمایل به یکی پیدا نمی‌کند و فردا دست بردارد. امروز به یک راهی نمی‌رود و فردا از نیمه‌راه برگردد، امروز جاذبه‌هایی او را نمی‌گیرد و فردا به واسطه بروز مخالفت‌ها و مسائل

متضاد به ندامت و پشیمانی برخیزد. نه! از اول دو دو تا چهار تا، مسیر خودش را مشخص می‌کند، مطالب را در کنار هم قرار می‌دهد، امور را در کنار هم می‌چیند و به آن مقداری که خداوند به او تحمل و علم و کشش داده است به همان مقدار می‌رود و به هر کجا که رسید برمی‌گردد. ولی از اول پایه و اساس را درست می‌ریزد از آن اول کارش را درست انجام می‌دهد.

هیاهو او را جذب نمی‌کند، صحبت‌های مردم او را نمی‌فریبد، کثرت جمیعت دیدگان او را کور نمی‌کند کثرت جمعیت. الان این قضیه یادم آمد در یک واقعه‌ای که چندی پیش اتفاق افتاد یک نفر آمده بود و یک مطلبی به من گفت. گفت من از یک جریانی جدا شدم و آن جریان متوجه شد که من دیگر بر نخواهم گشت و مسائلی برای من روشن شد که دیگر نمی‌توانم خود را در آن جریان قرار بدهم. وقتی که با بعضی از افراد خداحافظی کردم و به عبارت دیگر با آنها تودیع کردیم، به عنوان اینکه دیگر به آن مسائل برنمی‌گردم، آن بزرگی که در آنجا بود این مطلب را گفت، گفت اگر شما می‌خواهید از ما جدا شوید جدا شوید ایراد ندارد ولی به فلان سمت نروید چون اگر بروید وزنه آنها از ما سنگین تر خواهد شد! ببینید واقعا چقدر این حرف حرف بچه‌گانه و ابلهانه و کودکانه است! آنجا نروید چون سنگین‌تر خواهد شد. مگر اینجا و آنجا کشیدنی است؟ مگر باسکول است که این افراد در این یک طرف خودشان را قرار بدهند و طرف دیگر در آن طرف؟ عقیده که ترازو برنمی‌دارد. اعتقاد که وزنه برنمی‌دارد کشش برنمی‌دارد. التفات می‌کنید؟! این را می‌گویند غلبه احساسات و دورشدن از مبانی عقلایی.

شما ببینید مطلب چقدر حساس و مهم است. در راه خدا آنچه که حاکم است او عبارت است از حق. در آن قضیه‌ای که اتفاق افتاده بود مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم در کتاب روح مجرد نقل کردند در آن فتنه‌ای که اتفاق افتاده بود بعد از ارتحال مرحوم آقای انصاری که بنده تا حدودی نسبت به آن مسائل اطلاع دارم زمان طفولیت بنده بوده است. تمام همّ و سعی افراد مخالف بر این بود که به هر نحوی بروند و افراد را به سمت خودشان جذب کنند و از اینکه می‌دیدند یک نفر را جذب کردند و از آن مجلس یک نفر کم شده است جشن می‌گرفتند، سور می‌دادند، سفره می‌انداختند، اطعام می‌کردند به هم تبریک می‌گفتند که یک نفر از دور آقای حداد کم شده است! یک نفر از دور آقا کم شده است! و بشارت می‌دادند به هم.

وقتی که یکی از دوستان مرحوم آقای حداد به ایشان می‌گوید که آقا ما برای فلانی یعنی برای مرحوم آقا نگرانیم چون بعضی از دوستان ایشان از زمره آن طیف و دسته هستند. ایشان می‌گوید: نه! نگران فلانی نباش او مانند کوه می‌ماند و کسی نمی‌تواند او را متزلزل کند و بعد هم اضافه می‌کنند فلانی هم رفت که رفت. یعنی حتی اگر مرحوم آقا رفت که رفت! مگر ما چه داریم؟ ما خدا را داریم و کسی که خدا را دارد که باک از چیزی ندارد.

اگر آن مساکین همین یک جمله را می‌شنیدند کافی بود دیگر نیاز به مطلب دیگری نبود. آنها برای اینکه یک نفر را جذب کنند به هم بشارت می‌دادند، مجلس تشکیل می‌دادند. اما او در جای خود نشسته و انگارنه‌انگار که شخصی می‌رود یا یکی می‌آید، از افراد کم می‌شود، از جلسه کم می‌شوند یا به جلسه اضافه می‌شوند. چرا؟ چون او عاقل است؛ راه او بر مبنای عقلایی است، بر مبنای احساسات نیست، بر مبنای ازدیاد و کثرت جمعیت نیست. بله؟ بر این مبنا نیست. او حق را می‌بیند و در هرجا که حق بود همان‌جا قدم می‌گذارد هر کسی خواست بیاید، بسم اللَه. هر کسی نخواست خانه‌اش آباد، خودش می‌داند. این را می‌گویند مبنا مبنای عقلایی.

در سلوک انسان باید از احساسات و تخیلات و اوهام خارج بشود با ملاکاتی که بزرگان در اختیار انسان قرار دادند و به کلیت و وحدت و جمعیت باید بیاید، این حقیقت حقیقت سلوک است و از آنجایی که انسان در این دنیا آمده است و به این دنیا تعلق دارد جاذبه های [ظاهری] [برای] انسان بهتر و نزدیک‌تر است از جاذبه‌های معنوی و از آن حقایق عقلانی و نورانی و روحانی.

فرض کنید که در یک مجلسی، در آن مجلس یک شخص بیاید از توحید صحبت کند، از اسماء جمالیه و صفات جلالیه پروردگار بخواهد حرف بزند و یک دعوتی را بخواهد بکند از افراد، در روزنامه هم بخواهد بگوید که این مجلس مجلس توحید است، از حق گفته می‌شود، فقط از خدا گفته می‌شود و از مسائل دیگر چیزی به نظر نمی‌آید. چند نفر در این مجلس شرکت می‌کنند؟ خیلی شرکت کنند صد نفر دویست نفر. حالا اگر قرار شود که اعلان کنند، در این مجلس آن شخص مسائل غیرعادی نشان می‌دهد فرض کنید که شعبده‌بازی می‌کند، یک صورتی را به صورت دیگر برمی‌گرداند، فرض کنید که این لیوان را، حالا چرا ما بگوییم شعبده؟ واقعا، واقعا، این لیوانی که الان در دست من است این لیوان شیشه‌ای است این لیوان را بیایید همه می‌بینید که تبدیل به طلا خواهد کرد و آزمایش هم می‌کنند و محک هم می‌زنند و می‌بینند درست درآمده، طلای هجده عیار فرض کنید که من باب مثال، طلای بیست عیار. از این جمعیت یازده میلیونی طهران ده میلیون آن شرکت می‌کنند غیر از این است؟ چرا؟ چرا شرکت می‌کنند؟

چون عقول ناقص افراد به مسائل ظاهری و جاذبه‌های ظاهری بیشتر توجه دارد بیشتر توجه دارد. همین‌قدر بیایند ببینند این شخص چه قدرتی دارد؟ این کیست که در اینجا نشسته و یک لیوان را فرض کنید که تبدیل به طلا می‌کند؟ او کیست؟ بیاییم ببینیم. اما اگر آمد عمیق‌ترین و دقیق‌ترین رموز توحید را آن چنان [که شایسته است] بیان کرد صرف‌نظر از دوستان و رفقا [کسی نمی‌آید چون دیگران به این مسائل] تعلقی ندارند. یک وقت ما در یک مجلسی بودیم افرادی که در آن مجلس بودند از همین قبیل کارها و این گونه مسائل، کم‌وبیش حالا به یک نحوی داشتند [به] ما هم گفته بودند ما هم رفته بودیم در آنجا نخود آش اینها

شده بودیم ما که از این کارها بلد نیستیم، نشسته بودیم و دیگر هر شخصی هر چیزی که داشت به بازار می‌آورد و هر متاعی که داشت عرضه می‌کرد. یکی طی‌الارض داشت یکی نمی‌دانم چه داشت و اینها. وقتی همه صحبت‌ها کردند و مجلس گرم شد و خیلی جاذب بود و مطالب خیلی .... تقریبا هفت یا هشت نفری بودند گفتم هیچ‌کدام یک از شما طی‌السماء دارد؟ خب یکی از مطالب طی‌السماء است. یعنی انسان در یک لحظه، در طی‌الارض این است که مطلب از یک نقطه به یک نقطه زمین در یک فاصله بسیار کمی‌و در یک مدت بسیار کمی طی شود، طی‌السماء این است که در زمین حرکت نیست این دو مکان در فضا، این سریع انجام می‌شود. گفتم کسی از شما طی‌السماء دارد؟ گفتند: نه. گفتم: اگر کسی داشته باشد چه؟ گفتند شما کسی را سراغ دارید؟ گفتم: بله. گفتند: چه کسی؟ گفتم: حالا اگر من باشم خب شما چه نظری دارید؟ گفتند: جدی می‌گویید؟ گفتم: بله جدی می‌گویم. خلاصه یکی از آنها گفت خب مثلا شما فاصلهٔ طهران تا مشهد را چقدر طی‌السماء می‌کنید؟ گفتم: یک ساعت و ده دقیقه، چون هواپیما یک ساعت و ده دقیقه از طهران تا مشهد می‌رسد. حالا هواپیماهایی که بعد می‌آید شاید زمان را کمتر هم بکند و به نیم‌ساعت و یک ربع هم برسد. یک هواپیماهایی آورده بودند سابق، در زمان شاه، که خیلی سریع بود و سرعت بالایی داشت، اگر از آنها بود شاید فرض کنید که یک‌ربع یا بیست دقیقه هم می‌رفت. علی‌کل‌حال، گفتم: یک ساعت و ده دقیقه، یک‌مرتبه جا خوردند! آخر نفهمیدند ما چه می‌گوییم، گفتند: جدی شما یک ساعت و ده دقیقه می‌روید؟ گفتم: بله یک ساعت و ده دقیقه می‌روم. گفتند که تا به حال چند مرتبه این کار را کردید؟ گفتم: اجازه بدهید بشمارم، گفتم حدود چهل یا پنجاه مرتبه می‌شود که من به زیارت علی بن موسی الرضا که مشرف شدم این [کار را کردم.] گفتند: از همین قم؟ گفتم: نه از طهران فرودگاه مهرآباد، تازه متوجه شدند که قضیه از چه قرار است!

بعد من شروع کردم برای آنها صحبت کردن. گفتم جان من! همه باختید و همه عمرتان را ضایع کردید و همه وقتتان را بر فنا دادید. می‌دانید چرا؟ چون وقتی که شما و ما را در قبر بگذارند، به جان شریف و عزیز خود شما قسم که بنده تضمین می‌دهم این ملکین و دو فرشته‌ای که به حساب‌وکتاب ما می‌رسند یک کلام نه از طی‌الارض شما می‌پرسند و نه از تبدیل آلیاژها به یکدیگر سؤال می‌کنند و نه از امور غیرعادی می‌پرسند، اگر سؤال کردند شما جلوی ما را در روز قیامت بگیرید. ابدا و ابدا و ابدا. از آنچه که می‌پرسند این است که نماز را چطور خواندی؟ چقدر در نمازت حضور قلب داشتی؟ و توجه تو در نماز به چه بوده است؟ روزه را چطور گرفتی؟ معرفتت نسبت به پروردگار چقدر بوده است؟ معرفت تو نسبت به امام زمان علیه السلام چقدر بوده است؟ امام زمانت را در چه محدوده شناختی؟ فقط در محدوده‌ای که پدرش که بود و مادرش که بود؟ همین؟ در همین مقدار شناختی؟ معرفت .....؟

اخیرا یکی از افراد معروف و از آقایان معروف که سنش حدود هشتاد نود سال است و کتبی نوشته،

درباره مسائل تاریخی و مسائل اهل سنت. و سابقا هم ارتباطات قطع شد. و مسیرش با مسیر عرفان مخالف است و ضد با مسائل توحیدی و با مرحوم آقا ارتباطاتی داشت و بعد آن عرفانی است. ایشان آمده بود در قم و از جمله مطالبی که گفت یکی این بود که گفت: ما زیارت عاشورا را قبول نداریم! التفات می‌کنید؟ زیارت عاشورا سند ندارد! این میزان معرفت این افراد! و از او سؤال کردند که امام زمان آیا زن و فرزند دارد یا ندارد؟ گفت: نه‌خیر! ندارد. چون اگر زن و فرزند داشته باشد خب زن و فرزند او را می‌شناسند در حالتی که امام زمان باید مخفی باشد. نگاه کنید! این جواب را نگاه کنید! ایشان امام زمان را با بقّال محل اشتباه گرفته است خیال کرده امام زمان هم مثل قصاب و بقال است! این‌مقدار! این که امام کیست وچه محدوده‌ای دارد و چه توانی دارد و چه قدرتی دارد و چه ولایتی دارد و سایر سؤال‌هایی که جواب‌هایی که می‌داد از همین قبیل بود.

نود سال سن، بعد از نود سال می‌گوید: زیارت عاشورا سند ندارد! و امام زمان را هم می‌شناسد! وقتی که ما را در قبر بگذارند این را می‌گویند فهم، این را می‌گویند میزان عقل، روایت را می‌خوانی ولی نمی‌فهمی، چه فایده؟ تاریخ می‌نویسیم ولی تعقل نداریم چه فایده؟ می‌گوییم امام زمان زن و بچه ندارد چون او را می‌شناسند! این مقدار از امام زمان می‌دانیم! یک فرد عادی می‌تواند یک جوری ازدواج کند که کسی به این مسائل اطلاع پیدا نکند آن وقت چطور فرض کنید که امام زمانی که در میان همه حضور دارد و همه را می‌بیند و کسی او را نمی‌بیند، او نمی‌تواند خود را غایب کند و یا اینکه کاری کند که فرض کنید که این مسئله افشا نشود، در میان افراد افشا نشود. چطور ممکن است؟ وقتی عزوبت در اسلام مکروه است، جان من این را نفهمیدی که عزوبت و مجرد بودن کراهت شدید دارد در اسلام، آن وقت امام زمان که خودش بانی شریعت است و خودش دین قائم به او است خودش مرتکب این عمل مکروه می‌شود و خودش بر خلاف شریعت می‌آید عمل کند؟ یک مطلب به این سادگی را انسان متوجه نشود؟ بله؟ اینها برای چیست؟ برای این است که ما تعقل نداریم. عقل و فهم که مسائل را ادراک بکند.

نکیر و منکر می‌آیند از انسان می‌پرسند امامت را چقدر شناختی؟ این امام را که شناختی این بوده است؟ پیغمبرت را چگونه شناختی؟ میزان معرفت تو به خدا چه مقدار بود؟ از این سؤال می‌کنند. اما سؤال می‌کنند که چندتا خواب دیدی؟ سؤال می‌کنند که چند تا مکاشفه دیدی؟ سؤال می‌کنند که طی‌الارض داشتی؟ این مطالب را یک قدری مبسوط‌تر در همین جلد دوم [اسرار ملکوت] که فعلًا مشغول آن هستم اگر خداوند توفیق بدهد شاید دو یا سه هفته دیگر تمام شود، راجع به این قضیه یک قدری توضیح دادم و فرق بین مکتب عرفان و بین سایر مکاتب.

در سایر مکاتب بیشتر روی قوای تخیلی انسان تمرکز دارند تا قوای عقلانی. بیشتر روی اوهام و مسائل جزئیه تخیل دارند. افراد وقتی که می‌آیند تعریف می‌کنند می‌گویند: فلان‌کس [را] دیدیم [که] از نیت فلان‌کس

خبر داد، دیدیم فلان شخص عمل غیرعادی انجام داد، دیدیم کار غیرعادی کرد، اینها برای آنها مهم است. آیا مطلبی که حکایت از میزان معرفت آنهاست چه بیان کرده است و قضیه‌ای که نشان‌دهنده مقدار معرفت آنهاست چه بوده است و کیفیت شناخت آنها در چه مرتبه و در چه مرحله‌ای بوده است؟ راجع به آنها [هم] سؤال شده است و راجع به اینها [هم] صحبت شده است؟

در یک مسئله‌ای که چند روز پیش و در یک جلسه‌ای که اتفاق افتاده بود از همین مطالب بین بنده و بین یک شخص که او نسبت به مسائل ظهور، مطالبی را بیان می‌کرد و بسیار تصورش بر این بود که این مسائل مسائل واقعی است و مسائل حقیقی است. بنده به ایشان گفتم که آیا شما در نظر ندارید که در زمان مرحوم پدر ما [علامه طهرانی]، در آن مجلس کذایی خود شما برای زمان ظهور حضرت وقت تعیین کردید و الان نُه سال است که از آن زمان می‌گذرد و از ظهورحضرت خبری نیست؟ به یاد ندارید؟ من که به یاد دارم. خب ببینید صحبت کردن در این گونه مطالب، بیشتر مردم را جذب می‌کند تا آنکه آن شخص بیاید راجع به مسائل ولایی امام علیه السلام صحبت کند، راجع به حقیقت امام علیه السلام حرف بزند، این مسئله خریدار ندارد. ولی اگر بگویند امام زمان در فلان روز ظهور می‌کند همه مردم می‌آیند ببینند چه خبر است، خیال می‌کنند یک چیزی است.

در مسئله سلوک حرکت انسان از جزئیت به سمت کلیت است؛ یعنی انسان از تخیلات بیرون می‌آید، از اوهام بیرون می‌آید، از مسائل جزئیه بیرون می‌آید و فهم او تقویت و قوی می‌شود تا به مسئله کلی برسد و پرده‌ها کنار می‌رود و تا این مطلب حاصل نشود برای انسان مشکلی حل نخواهد شد. شما ببینید این مردم در زمان پیغمبر چند سال با پیغمبر بودند؟ بیست و سه سال با پیغمبر بودند. سیزده سال را ما کنار بگذاریم حداقل ده سال با پیغمبر بودند. در آن ده سال چقدر عقل اینها رشد کرد و چقدر فهم اینها رشد کرد؟ این افرادی که در زمان پیغمبر آب وضوی پیغمبر را از هم می‌دزدیدند به سروصورت می‌مالیدند و خیال می‌کردند دیگر کارشان تمام است آبی که پیغمبر به دستش مالیده است به صورتشان می‌مالیدند. این تمام است؟ نه این تمام نیست، اینها همه تخیلات است، اینها همه مطالب چشم و گوش پرکن است. من آن کسی بودم که زمام ناقه پیغمبر را دست می‌گرفتم و از مدینه حرکت می‌دادم. آن شخص می‌گوید: من آن کسی هستم که برای پیغمبر آب می‌آوردم. آن شخص می‌گوید که من آن کسی که هستم که خیمه پیغمبر را من به پا می‌کردم. او می‌گوید: غذای پیغمبر را من درست می‌کردم، آب وضوی پیغمبر را من می‌آوردم، پشت سر پیغمبر من برای نماز می‌ایستادم. تمام اینها تخیلات است. تمام اینها مسائل چشم و گوش پرکنی است که در مسیر توحید وزنه‌ای ندارد، حسابی روی آن بار نمی‌شود. واقعا باید به این مسائل توجه کنیم اینهایی که خدمت شماعرض می‌کنم اسرار سلوک است و اسرار حرکت انسان است.

افرادی در خود زمان مرحوم آقا بودند که به واسطه تغییرات و تبدلات، به کل، ذهنیت آنها از مرحوم آقا برگشت برای چه بود؟ برای این بود که با آقا با تخیلاتشان زندگی کردند و حرکت کردند. من آن کسی هستم که آقا وقتی جایی می‌رود من می‌آیم در صندلی جلوی ماشین می‌نشینم. من آن کسی هستم که وقتی که آقا می‌خواهند به فلان‌کس پیغام بدهند من را برای پیغام رساندن انتخاب می‌کنند. ما آن موقع به این حرف‌ها می‌خندیدیم من آن کسی هستم که وقتی ایشان پیغامی به مرحوم مطهری می‌داد من را انتخاب می‌کرد برای اینکه پیغام را برسانم چه شد قضیه؟ یک جریان پیش آمد یک امتحان پیش آمد، یک تغییر و تحولاتی پیش آمد که همه می‌دانیم، به کل آقای طهرانی کنار رفت و فرد دیگری به جای او نشست و ای کاش فقط کنار می‌رفت! طعنه، تمسخر، اعتراض، مسائل روزمره این افراد را تشکیل داده بود. کنار نشستن و فقط صحبت کردن که کاری را دوا نمی‌کند. اگر راست می‌گویید شما هم بیایید شما هم در این مسائل شرکت کنید. التفات می‌کنید؟ اینها چه کسانی بودند؟ افراد عادی نبودند ها! اینها افرادی بودند که در حال نماز برای اینها حالت بیهوشی و غشوه پیدا می‌شد. افرادی بودند که از مافی‌الضمیر انسان اطلاع داشتند، افرادی بودند که امور غیرعادی انجام می‌دادند، افرادی بودند که جریانات گذشته تاریخ را در هنگام ذکر و در هنگام ورد مشاهده می‌کردند. برای خود من نقل می‌کردند که ما جریان کربلا را در فلان قضیه دیدیم. فلان جریان را در فلان‌جا دیدیم با فلان‌کس صحبت کردیم با فلان‌کس حرف زدیم با فلان‌کس محشور هستیم اینها این جور افراد بودند.

ولی این مسائل و این حالات از محدوده صور برزخی آنها تجاوز نکرده بود، در محدوده صور مثالی و عالم برزخ حقایق را مشاهده می‌کردند نه درمحدوده ملکوت و بالاتر از ملکوت و عالم برزخ و عالم مثال که به قوای عقلانی انسان اضافه نمی‌کند. شما هزار تا خواب هم ببینید این قدر به عقلتان اضافه نمی‌شود به اندازهٔ سرسوزنی به عقل اضافه نمی‌شود، هزار تا مکاشفه ببینید به اندازه ذره مثقالی به قوای عقلانی ما اضافه نمی‌شود. صوری را می‌بینیم مسائلی را می‌بینیم و حقایقی را می‌بینیم و درست هم هست نه اینکه اینها همه خلاف است ولی در آنجایی که مسیری می‌خواهد دو قسم بشود امتحانی پیش می‌آید و راه مشتبه می‌شود، در یک طرف قضیه مرحوم آقا قرار می‌گیرند با مبانی ایشان و با مطالب ایشان، در طرف دیگرافراد دیگر قرار می‌گیرند که آنها هم عالم‌اند، آنها هم اهل خبره هستند، آنها هم اهل اطلاع هستند یک‌مرتبه می‌بینیم چون مسیر با قوای تعقلی آنها توأم نبوده است شروع می‌کنند گرایش پیدا کردن! خب این فردی که یک عمر با او بودی و این مطالب را از او یاد گرفتی خب چرا این را زمین گذاشتی؟ چرا این را رها کردی؟ آیا عقل و فهم و علم او [بیشتر از این است؟] او که اسلام را از تو بیشتر شناخته است، حالا داری در اسلام او خدشه وارد می‌کنی و می‌گویی این اسلام نیست؟ تو اسلام را شناختی و او نشناخته؟ او که عمرش را در همین اسلام گذرانده است، او که عمرش را در همین کتب و مسائل و مبانی و معارف عرفانی و اسلامی‌و تشیع آمده گذرانده است.

شما آقا را می‌خواهید در وقتی که مطلبی پیش نیاید! ها؟ شما این فرد را می‌خواهید در وقتی که هنوز امتحان نیامده، همه چیز صاف است جاده هموار است، مسئله خلافی در مقابل این پیش نمی‌آید. شما پیغمبر را می‌خواهید تا وقتی که ابوبکری هنوز بر مسند پیغمبر قرار نگرفته است؟ هان؟ پیغمبر از دنیا رفته آیا پیغمبر علی را تعیین نکرد؟ همین دیروز، یک شبانه روز قبل از فوتش، پیغمبر نیامد و ابوبکر را کنار نزد در نماز در حالی که ابوبکر داشت نماز می‌خواند نه اینکه هنوز تکبیر نبسته بود، سوره حمد ابوبکر داشت تمام می‌شد، آمد او را کنار زد. یعنی نماز تو باطل است، این نحوه بوده، تاریخ این طور بوده گرچه بعضی نوعی دیگر نقل می‌کنند و بعد به منبر نرفت و نیامد برای مردم بیان کند؟ آخر این مردم مگر کاه خورده بودند؟ انسان تعجب می‌کند! تو که می‌آیی آب وضوی پیغمبر را از دیگری سبقت می‌گیری و برمی‌داری همین پیغمبر روی این منبر گفته که از علی پیروی کنید و او خلیفه و وصی من است. یک شبانه روز کمتر از این مسئله نگذشته است یک شبانه روز، همه رفتند دنبال او! خب این قضیه چیست؟ یعنی ما نباید یک قدری به خود بیاییم؟ یک قدری بیشتر توجه کنیم؟ تو که افتخارت این بود که زمام ناقه پیغمبر را می‌گیری و راه می‌بری چطور این علی را که همین دیروز پیغمبر اختیار کرد، دو ماه پیش هفتاد روز قبل در روز غدیر علی را آورد اختیار کرد، در اوقات مختلف و در موارد متفاوت آمد همین علی را نشان داد، کرد یا نکرد؟ شنیدی یا نشنیدی؟ این را می‌گویند احساسات. یعنی همین که ما ببینیم یک جمعیتی دارد به این سمت می‌رود، دیگر نگاه نکنیم این محتوای جمعیت چیست؟ به درایت و عقل جمعیت دیگر فکر نکنیم. همین که این جمعیت می‌رود ما هم می‌رویم! بلکه این جمعیت در چاه برود بلکه این جمعیت به دریا فرو برود.

سلوک یعنی همین و خیال نکنید که فقط افراد عادی این طور هستند، نه این طور نیستند. افرادی که آنها حتی علم داشتند افرادی که اهل اطلاع بودند و با مرحوم والد ما ارتباط داشتند. چون این ارتباط بر جان و قلب و سرّ آنها نفوذ نکرده بود با اختلاف جو و ظرف، مسیر خود را عوض کردند. مسیر را عوض کردند.

من رفتم پیش مرحوم آقا، [گفتم:] آقا! فلان‌کس که دارد الان فلان کار را انجام می‌دهد از شما اجازه گرفته‌است؟ فرمودند: نه‌خیر از من اجازه نگرفته است. [گفتم:] چطور می‌شود اجازه نگیرد؟ آخر مگر ایشان از شما دستور نمی‌گیرد؟ مگر ایشان کارش را از شما نمی‌پرسد؟ مگر ایشان ارتباطاتش را از شما سؤال نکرده است؟ ایشان فرمودند: نه‌خیر! فلان‌کس یک دهم خودش را به ما داد، نُه دهم را برای خودش برداشت!

علت بین اختلاف مرحوم والد ما و بین سایر افراد که آنها هم اهل علم و اطلاع و چه‌بسا مجتهد و اهل خبره بودند چیست؟ علت این بود که مرحوم والد ما مغزش را به کار انداخت نه احساساتش را. عقلش را به کار انداخت نه حالش را. استعدادهایی را که خدا به او داده بود به کار انداخت و شد آن چه که باید بشود. لذا کی ایشان اظهار پشیمانی کرد؟ مگر بقیه اظهار پشیمانی نکردند؟ مگر در اواخر عمر نگفتند آنچه را که ما

می‌پنداشتیم جور دیگری از آب درآمد؟ مگر نگفتند؟ خب چرا؟ مگر نگفتند نحوه دیگری تصور می‌کردیم؟ حالا؟ خب چرا؟ چرا باید این طور باشد؟ در نتیجه چه؟ نتیجه این است که آن قوایی که خداوند قرار داده است و آن استعدادهایی که قرار داده، در نیمه راه ابتر و ناتمام می‌ماند، پرونده هم بسته می‌شود، بفرمایید، دیگر بفرمایید، دیگر وقت نیست، دیگر فرصت نیست.

در تمام تجربه و مطالعاتی که بنده نسبت به احوالات عرفا داشتم، در تمام اینها هیچ مکتبی را نیافتم که مانند مکتب مرحوم والد روی فهم و عقل سالک بیشتر توجه کند. چرا بوده است، هر کدام از اینها که راهشان محکم‌تر و صحیح‌تر بوده است به مسائل عقلانی و فهم بیشتر توجه می‌کنند. ولی هیچ‌کدام به پای ایشان نرسیدند. اما آیا ما توانستیم از این موهبت استفاده کنیم؟ توانستیم یا نتوانستیم؟ و ما به چه میزان عقل خود را دراین زمینه رشد دادیم و به فعلیت رساندیم؟ به چه مقدار؟ کتاب‌های ایشان، مطالب ایشان. الان کتاب ولایت فقیه را که من دارم مطالعه می‌کنم و مطالبی که به نظرم می‌رسد در آن حواشی دارم یادداشت می‌کنم، می‌بینیم که واقعا این کتاب را انگار ایشان الان برای من نوشتند، مسائلی که در این کتاب تذکر می‌دهند، کیفیت بیان مطلب که در این کتاب‌های ایشان دارد به چشم می‌خورد، تمام اینها در راستای تقویت قوای عاقله و فهم سالک است و اگر نپرداختیم با کمترین تغییر و تبدلاتی که برای ما پیدا می‌شود یک مرتبه برای ما شک و شبهه پیدا می‌شود که چرا این طور؟ چرا آن طور؟ این این کار را می‌کند آن آن کار را می‌کند. فلان‌کس یک همچنین اموری از او سر می‌زند پس به او مراجعه کنیم! فلان‌کس یک همچنین خوارق عاداتی دارد پس بنابراین او محکم‌تر و قوی‌تر است و باید به سمت او حرکت کرد! تمام اینها برای چیست؟ برای این است که آن فهم وجود ندارد.

وقتی که مبانی برای ما روشن است دیگر چرا ما بیاییم و به مسائل غیر مبنایی بخواهیم توجه داشته باشیم؟ دیگر باختن است عمر را باختن است. لذا ما در مسیر و مکتب ایشان مشاهده می‌کنیم که توجه به حال و مسائل غیر عادی وجود ندارد گرچه هست ولی وجود ندارد.

دو مطلب برای سالک بسیار خطرناک و قابل توجه است یکی مسائل و ظهورات عالم برزخ و مثال است که این ظهورات و بروزات برزخی و مثالی چه‌بسا ممکن است جلوی عقل و فکر و فهم انسان را بگیرد و انسان نباید به این مسائل توجه داشته باشد و باید آن مطالب را با آن مبانی بسنجد.

تمام انحرافی که بعد از زمان فوت والد ما پیش آمد به خاطر این بود که مسائل برزخی و مثالی آمد و جلوی قوای عقلانی و فهم و مبانی سلوک را گرفت، همه برای این بود. فلان شخص همچنین حالی پیدا کرده است این طور برای او مشخص شده. فلان شخص فلان خواب را دیده این طور برای او منکشف شده است فلان شخص این طور شده ..... خب اگر قرار به خواب است فلان شخص ممکن است خواب مخالف ببیند.

چطور ممکن است است دو چیز در قبال هم صحیح باشد؟ در قبال هم؟ وقتی که ما توضیح می‌دادیم که باید حالات با مبانی و آن معیارهای سلوکی و عرفانی سنجیده بشود می‌دیدند که نه! خب خدشه وارد می‌شود، نسبت به مسئله اشکال وارد می‌شود، خب از قضیه رد می‌شدند عبور می‌کردند می‌گذشتند.

یک وقت من در یک کشوری بودم خارج از ایران، در جایی بودم، در یکی از همین کشورهای عربی. در مجلسی بودیم یک شخصی از مرحوم آقا یک هدیه‌ای گرفته بود حالا یک شالی بوده یا نمی‌دانم دستمالی بوده چیزی بود، این را گذاشته بود روی آنجا و هر کسی می‌آمد در آنجا مشخص بود. ما هم به شام دعوت داشتیم. آنجا نشان می‌داد که این از علامه [طهرانی] است و از آنجا گرفته شده است و این را به عنوان چیزی نقل می‌کرد! بله! بعد رو کرد به ما و گفت که این را مرحوم پدر شما به ما هدیه دادند و ما این را برای تبرک اینجا نگه داشتیم البته منظوری داشت یعنی مرحوم پدر شما به ما عنایت داشتند خب ما هم که همیشه بی‌ادب و بی‌تربیت و اینها بودیم گفتم: اگر قرار است هدیه دادنِ یک شال برای تو موجب افتخار باشد ما که از یک همچنین شخصی اصلا به دنیا آمدیم، درهر حالی که خودمان وضعیت خودمان را داریم می‌بینیم و اوضاع خودمان را داریم مشاهده می‌کنیم، خلاصه همه خندیدند و مجلس به شوخی .... ولی خب یک مقداری شوخی و اینها ولی یک مقداری هم شوخی نیست.

ببینید بلند شود انسان برود در یک جا و برود نگاه کند و ببیند که یک مرد بزرگی یک هدیه به شخصی داده، آیا مطلب تمام است و حالا هر چه این می‌گوید درست است و هر چه او می‌گوید باید پذیرفت و قبول کرد؟ هان؟ همین را، ببینید این می‌شود احساسات، این می‌شود تعقل. این می‌شود تخیلات این می‌شود فهم. با یک جمله مجاز از حقیقت تشخیص داده می‌شود.

همین قضیه نسبت به خود من هم هست، خود شما نسبت به من هم همین قضاوت را باید بکنید. من الان آمدم دارم برای شما صحبت می‌کنم امتیازی که فقط بین من و شما هست این است که من از نظر نسب به یک همچنین شخص بزرگی منتسب هستم، همین، آیا این تمام است؟ و آیا همین باعث می‌شود که هرچه گفتم شما بپذیرید و روی آن فکر نکنید و روی آن تعقل نکنید و مطالب مرا در معیار حق و باطل نسنجید؟ اگر این طور باشد این هم درست مثل همان شال است تفاوت ندارد. چون من فرزند ایشان هستم پس بنابراین هرچه می‌گویم باید پذیرفت! چرا؟ خب من هم اشتباه می‌کنم من هم اشتباه می‌کنم. لذا بنای ما از ابتدای رفاقت با دوستان بر این بوده است که هیچگاه مطالبی را که چه در سطح علمی و تئوری و چه در سطح تربیتی و اجتماعی مطرح می‌شود، هیچ‌وقت به‌عنوان تعبد و به‌عنوان یک سو نگری به آن توجه نشود، به او توجه نشود. مطالب صحبت می‌شود دیگر پذیرفتن و نپذیرفتن آن بر عهده خود آن فرد است.

و از همین‌جا من استفاده می‌کنم و این مطلب را خدمت دوستان عرض می‌کنم بسیاری از نامه‌هایی که

داده می‌شود و در آن نامه‌ها حالات داخلی و مسائل خانوادگی مطرح می‌شود و از حقیر استشاره و کسب تکلیف می‌شود یا اینکه فرض کنید که راجع به مسائل تربیتی و مسائل درسی، محیط‌های خارج، اختلافات داخلی، ارتباطات، شرکت در مجامع عمومی و جاهایی که خب راجع به این مسائل صحبت شده که اگر این کار را انجام ندهیم مشکل پیش می‌آید چه کنیم؟ اگر فلان مسئله را نپذیریم فلان قضیه پیش می‌آید چه کنیم؟ چه کنیم را که بنده نباید پاسخ بدهم. چه کنیم مربوط به خود شما است. وظیفه من این است که آنچه را که به نظر می‌رسد برای رفقا و دوستان بیان کنم این فقط وظیفه بنده است. تا تطبیق این مسئله و رعایت الاَهَمُّ فالاهم، کدام مهم‌تر است و به کدام باید بهتر پرداخت و رعایت مصالح، این دیگر بر عهده بنده نیست این بر عهده دوستان است. من در این محدوده می‌توانم معیار در اختیار رفقا قرار بدهم، شرکت در مجامع عمومی به آن نحوی که قبلا گفته شد موجب کدورت است، این را بنده می‌گویم، این کدورت می‌آورد و شکی در آن نیست. نشستن در سر سفره مختلط منهی شارع است و از رحمت خدا به دور است کسی که این کار را انجام بدهد، این وظیفه من است که بگویم. آن سفره‌ای که در آن اختلاط است برکت از آن سفره برداشته می‌شود. این وظیفه من است که بگویم. شرکت در بعضی از مجامع درسی و تربیتی که موجب انحراف اولاد است، اشکال دارد. این وظیفه است که بنده باید بگویم. اما تطبیق این مطلب و چه کنیم، دیگر وظیفه بنده نیست. بنده که نمی‌توانم بگویم چه کنیم.

هر شخص باید خود را با آن مبانی تطبیق بدهد و مصالح را باید خودش در نظر بگیرد. در اختیار قراردادن ملاکات و معیارها چه از نقطه‌نظر شرعی و چه از نقطه‌نظر سلوکی و روحی تا آنجایی که در اختیار من باشد و عقل ناقص و فهم ضعیف ما اجازه بدهد، به مقتضای سعه وجودی ان‌شاءاللَه کوتاهی نمی‌شود، به‌کارگیری آنها و ترکیب آنها و کیفیت استفاده آنها خب آن دیگر مطلب دیگری است.

مرحوم آقا یک مرتبه به من فرمودند: ما در این مدت عمری که با رفقا و دوستانمان بودیم چند برابر آن مقداری که برای سلوک یک نفر سخن لازم است صحبت کردیم، چند برابر! یعنی برای اینکه یک نفر بتواند الگویی را در قبال خودش قرار بدهد و مطالب را بسنجد و به همان مطالب عمل کند. آیا پس از زمان مرحوم آقا به این مطالب عمل شد؟ آن الگوهایی که باید به آن مسائل توجه شود آیا مورد دقت و نظر قرار گرفت؟ این طور بود؟ این طور بود؟ مرحوم آقا برای تشخیص استاد کامل و ولی کامل، چه را الگو قرار داده بودند؟ شخص باید برود سؤال کند بیاید برود بپرسد. اتفاقا این مطلب را در جلد دوم یا اول، احتمالا جلد اول [اسرار ملکوت] این مسئله را آوردم، وقتی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] به آقای مطهری می‌فرمایند که برو و آقای حداد را امتحان کن، صحبت کن با او بنشین. آقای مطهری فرد عالمی‌است، فرد دانشمندی است، فرد خبیری است، به مسائل وارد است، کسی نمی‌تواند او را گول بزند، یک فرد عادی که نیست. می‌رود و صحبت می‌کند و یک

ساعت حرف می‌زند و می‌آید و می‌گوید: «این سید محیی است.» یعنی احیا کننده است. حالا اگر آقای مطهری می‌رفت و آقای حداد را محکوم می‌کرد، سؤالی از ایشان می‌کرد. مگر ما با آقای حداد صحبت نمی‌کردیم؟ البته آن زمانی که ما با آقای حداد ملاقات کردیم بنده سنم حدود هجده سال بود. خب ما ازایشان سؤالاتی می‌کردیم خب ایشان هم به مقتضای فهم و درک ما پاسخ می‌دادند. وقتی که آقای مطهری از ایشان سؤال می‌کند اگر ایشان در آن سؤال به لکنت می‌افتد به لکنت زبان می‌افتاد تأمل می‌کرد نمی‌توانست جواب بدهد می‌گفت: بگذار برم فکر کنم یک قدری به من مهلت بده، کار تمام بود. دیگر مسلئه تمام بود. آن وقت مرحوم پدر ما در قبال یک همچنین شخصی چه پاسخی داشت بدهد؟ می‌گفت مگر شما مرا حواله ندادید؟ به یک همچنین شخصی مگر حواله ندادید؟ رفتم و سؤال کردم و از عهده برنیامد چه می‌فرمایید؟ ایشان چه می‌گفتند؟

می‌گفتند: نه! باید بروی نیتت را خالص کنی؟ باید بروی قلبت را درست کنی؟ آن هم مسخره می‌کرد، همان حرفی که به ما زدند! می‌گویم ما که این راه را رفتیم به این اشکال برخورد کردیم می‌دانید به ما چه جواب دادند؟ گفتند: نیتت را خالص کن! حالا بفرمایید چطوری نیتمان را خالص کنیم؟! باید بروی توسل کنی! خب رفتیم توسل کردیم. حالا بفرما چه طوری توسل کنیم؟ درست توسل کنید! هرچه بگوییم یک چیزی پشت آن خواهد آمد. و وقتی به یک نقطه‌ای برسیم که دیگر قابل پاسخ نباشد رها می‌کنند و می‌گویند تو اصلا معاند هستی! اصلا دارای غرض و مرض هستی! این معیاری بود که مرحوم پدر ما داد؟ این بود؟ این آن ملاک‌هایی بود که در اختیار گذاشتند؟ حالا اگر همین ملاک را ما انجام می‌دادیم به یک همچنین مفسده‌ای ما گرفتار می‌شدیم؟ به یک همچنین مطلبی می‌افتادیم یا نه؟ اینجا است که شیطان می‌آید و پا در میان می‌گذارد و به بیراهه می‌رود. «ره چنان رو که رهروان رفتند»

پس بنابراین شرط اساسی و اولی حرکت در راه خدا عبارت است از: درست فهمیدن و درست عمل کردن. دنیا آمد یک مطلبی را گفت توجه نکنید. ببینیم خودمان چه می‌فهمیم؟ مردم آمدند داد بیداد! بیا و برو نباید توجه کنیم. چرا؟ چون آن اقبالی که مردم در یک زمان می‌کنند بر اساس فهم و درایت نیست، بر اساس تخیلات است، بر اساس اعتبارات است، بر اساس سنجش‌های عامیانه است. مگر همه ما ندیدیم با چشم خود که چطور آن افرادی که به یک نحوه فکر می‌کردند ....؟

یادم است عجیب! در یکی از این انتخابات بود که یک نفر از این نمایندگان طهران وقتی که نفر اول شده بود اتفاقاً با ما هم قوم‌وخویشی دارد. بنده خودم در رادیو شنیدم که وقتی با او مصاحبه می‌کردند گفته بود مردم در این انتخابات قلب رسول اللَه را شاد کردند! چرا؟ چون شما نفر اول شدید! و همین شخص وقتی در انتخابات بعدی نفر چندم شد قلب رسول اللَه جریحه دارد شد! این مردم که همان بودند! هان؟ اینکه همان مردم بودند. این مردمی که به شما رأی دادند از کره ماه نیامده بودند پایین، از کشور دیگر نیامده بودند، آن موقع

یک طرز تفکر داشتند جنابعالی شدی شاگرد اول یعنی نفر اول. بعد طرز تفکر عوض شد شما رفتی نفر آخر یا نفر وسط. یکی دیگر گفته بود که، آقا شما چرا رفتی آخر؟ گفت که آخر اسم ما به حروف الفبا آخر است لذا ما هم آخر انتخاب شدیم! هان؟ و همین افراد در یک انتخاباتی دیدید چطور رأی دادند؟ همین مردم، همین مردم و بعد بر می‌گردند و بعد اضافه می‌شوند و بعد همین‌طور و بعد همین‌طور، همین‌طور سیر تاریخ دارد می‌گردد. پس به کثرت جمعیت نباید نگاه کرد [و دلخوش شد و] نه به قلت آن باید دلتنگ شد.

امام کاظم علیه السلام می‌فرمایند به هشام بن سالم، می‌فرمایند: «ای هشام! اگر در کف تو خزف است و همه دنیا بگویند که در کف تو مروارید و جواهرات است نباید خوشحال شوی خودت می‌دانی این چیست.» الان در دست من دستمال است حالا اگر همه مردم بگویند که این بلریان است خب من که می‌دانم چیست. «و اگر در دست تو دُرّ است مروارید است و جواهر است و همه دنیا بگویند خزف است تو نباید ناراحت شوی.» همین یک جمله موسی بن جعفر علیه السلام برای راه ما کفایت می‌کند، همین یک جمله.

راه سلوک همین است، امروز این جور شد بشود، فردا آن طور شد بشود. امروز مردم این طور می‌گویند ما راه خود را می‌رویم، فردا آن طور می‌گویند باز ما راه خود را می‌رویم. امروز مردم اقبال کردند آمدند سراغ ما استقبال کردند چه خبر چه شد فلان شد، فردا یک نفر نیامد نباید فرق کنیم، واقعا نباید فرق کند ها! نه اینکه به زبان و این نباید فرق کند، دُم شتر را به زمین می‌رساند، به همین راحتی نیست. نه! باید دست به کار شد و انسان خودش را در بوته آزمایش و امتحان قرار بدهد.

خب به نظر می‌رسد که تا جایی که بله، ساعت هفت و نیم است و دیگر فرصت خیلی کم است و ما هم عذر می‌خواهیم. می‌خواستیم نیم‌ساعت بیشتر راجع به این قضیه صحبت نکنیم و دوستان از راه‌های دور می‌آیند و می‌خواهند برگردند خب مواجه با مشکلاتی می‌شوند، از این نظر خب عذرخواهی می‌کنیم و آن مقداری که برای این مسئله است صحبت شد. انشاءاللَه مفصل‌تر و مشروح‌تر هم به نظر رفقا و دوستان خواهد رسید. حالا سؤال‌هایی که در اینجا شده بنده خیلی گذرا و عبوری پاسخ می‌دهم تا اینکه دیگر بیش از این شرمنده لطف و کرامت دوستان نشویم.

سؤال: با عرض سلام و این هم اتفاقا صحبتی بود که در آنجا شد با توجه به وضعیت آموزش و پرورش و مدارس دولتی و اینکه شرکت بچه‌ها در مدارس غیرانتفاعی هزینه‌ای بسیار سنگین بر دوش پدران خانواده می‌گذارد و اینکه می‌دانیم و گفته می‌شود که ذات و باطن هر بچه‌ای باید درست باشد، اگر محصلی را با این شرایط در مدارس دولتی ثبت‌نام کنیم در حقوق آن بچه اجحافی وارد شده است و ممکن است که بچه دچار مخاطرات دیگری شود و یا به هر صورتی که هست باید این بار از طرف خانواده تحمل شود؟

جواب: خب پاسخ به این مطلب خیلی روشن است و آن اینکه البته پدر و مادر نسبت به بچه تعهد دارند

و نسبت به تربیت بچه وظیفه‌ای دارند و باید به آن وظیفه عمل بشود. اما نکته‌ای که در اینجا هست این است که خود تربیت پدر و مادر در محیط منزل و کیفیت ارتباط با آنها می‌تواند بسیاری از مشکلات را حل کند. با اینکه خود ما در آن موقع مدارسی می‌رفتیم که خب خاص بود در آن زمان، ولکن مرحوم والد ما نسبت به کیفیت آموزش ما بی‌اعتنا نبودند. من یادم است طفل بودم، غالب اوقات که از مدرسه می‌آمدم به منزل، ایشان سؤال می‌کردند که خب معلم تو امروز چه گفت؟ سر درس چه گفت؟ سر کلاس چه گفت؟ دوستان شما که [هستند؟] من‌حیث‌المجموع بدون اینکه من خودم متوجه [شدم] ایشان نسبت به مسائلی که در محیط مدرسه می‌گذشت اطلاع حاصل می‌کردند و [همچنین] از مطالبی که در آنجا می‌گذشت. خودشان در محیط منزل برای ما صحبت می‌کردند و با ما کار می‌کردند. بسیاری از آن احادیثی را که ما الان حفظ هستیم آن احادیث و مسائل اخلاقی بوده که از زمان طفولیت یا حتی در زمان نوجوانی و اینها، ایشان خودشان به ما آنها را درس می‌دادند، مثلا فرض کنید که در منزل ایشان به ما *گلستان سعدی* درس می‌دادند و ما را مکلف می‌کردند که حفظ کنیم و خب ما آن حفظیاتی که داریم از آن زمان [است] خلاصه ایشان این طور نبود که ما را رها کنند نسبت به مسائل، بلکه خودشان هم این را مدّنظر داشتند، این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه خداوند بر طبق مقدورات و استعدادات افراد تکلیف کرده است، البته گذاشتن در مدرسه صحیح و سالم که با توجه به شرایط امروز خب آن هم خیلی بعید به نظر می‌رسد حالا، مشکلاتی که خب فعلا در این زمینه هست در همه جا هست منتها خب کم و زیاد دارد. ولی علی‌کل‌حال گذاشتن در یک همچنین مدارسی اگر در شرایط خانواده باشدخب چه بهتر است که انجام بشود و الا خداوند بر حسب استطاعت و مقدورات هر شخص تکلیف را تعیین کرده است. این طور هم نیست که باید به هر کیفیتی و به هر مشقتی این مسئله انجام بگیرد.

سؤال: یکی از اقوام بنده است که قبل از این که حتی به منزل ما هم تلفن بزند متوجه می‌شوم که چه کسی هست و قبل از اینکه گوشی تلفن را بردارم حالت اضطراب به من دست می‌دهد و وقتی با او صحبت می‌کنم و یا حتی او را می‌بینیم این حالت به من دست می‌دهد و حتی ممکن است بر اثر این حالت با نزدیک‌ترین فرد به خودم هم دعوا کنم و کلا این فرد آدمی‌است کنایه‌گو که دل انسان را می‌شکند لطفا بگویید که با این فرد کنایه‌گو یا افراد کنایه‌گویی از این قبیل، انسان چه باید رفتاری داشته باشد که به روحش لطمه وارد نشود؟

جواب: البته این یک مسئله عام‌البلوایی است و همه کم‌وبیش به این مسئله مبتلا هستند و خب طبعا افرادی که در دوروبر انسان هستند همه افرادی نیستند که به یک کیفیت فرهنگی و به یک مقدار از ادب و متانت و شرایط فرهنگی مناسب [باشند.] در این‌گونه موارد اگر انسان اضطرار دارد برای صحبت کردن، بهتر است که فقط گوش خود را بسپارد نه قلب خود را و فرض کند که یک صوتی را می‌شنود. اما اگر بخواهد دل و قلب

خود را متوجه کند برای او ایراد پیدا می‌شود. و این مسئله فقط اختصاص به تلفن و صحبت‌ها و مکالمات ندارد بلکه این یک دستور سلوکی است که به کیفیت مراقبه انسان برمی‌گردد. فرض کنید که در یک مجلسی شما شرکت می‌کنید و می‌بینید در این مجلس حرف‌های غیرصحیح و غیرمناسبی زده می‌شود آیا باید بروید به هرچه که زده می‌شود گوش کنید؟ نه‌خیر! شما می‌توانید بنشینید و فکر خودتان را به جای دیگر ببرید و مشغول ذکر شوید یا اینکه فرض کنید که صرفا به بعضی از جملات اکتفا کنید و قبل از اینکه وارد آن مجلس شوید یک قدری تأمل کنید و بر نفس خود مسلط شوید و خود را به چهره دیگری درآورید و شخصیت دیگری از خود بسازید. با شخصیت جدید وارد آن مجلس شوید مسائل و جوّ آن مجلس چندان نمی‌تواند بر ما تأثیر بگذارد، این اصلا یکی از دستورات سلوکی و مراقبه است که راجع به این قضیه بعدها در همین جلسات عنوان توضیح خواهم داد.

سؤال: در بعضی از مواقع احساس می‌کنم لوازم خانه از قبیل مبلمان یا تابلو به حرکت درمی‌آید و یا باز می‌شود، این یک اشتباه است؟

جواب: البته نه! این اشتباه نیست این یک حالت روحی است که برای انسان در بعضی از موارد پیدا می‌شود و انسان نباید توجه کند. یک مرتبه ضعیف است از جاذبه های جلالیه پروردگار.

سؤال: شبستری در گلشن راز می‌گوید تن تو چون زمین بر آسمان است/ حواست انجم و خورشید جان است/ تنت در وقت مردن از ندامت/ بلرزدچون زمین روز قیامت. خب چه سؤالات

خیلی ....، این سؤالات در شأن ما نیست که ما به آن پاسخ بدهیم و خود شبستری را می‌خواهد که بیاید به این مطالب جواب بدهد. و تمام حالات قیامت را در وقت احتضار در وجود ما بیان می‌کند و آن را مطابق احوال قیامت صغری با قیامت کبری می‌داند.

سؤال: آیا حالت نزع، قیامت صغری است؟ و یا قیامت صغری بعد از عالم برزخ است؟ توضیح بفرمایید.

جواب: حالت نزع همان قیامت صغری است که با عالم برزخ شروع می‌شود و انسان وارد قیامت صغری می‌شود در حالتی که هنوز در عالم برزخ و مثال، آن تجرد برای انسان حاصل نمی‌شود پس بنابراین حرکت از دنیا به قیامت حرکت به قیامت صغری است و حرکت از عالم برزخ به عالم حساب و کتاب، آن همان مرتبه قیامت کبری است.

سؤال: آیا ما اجازه ضبط سخنرانی جنابعالی را داریم؟

جواب: بنده راجع به این مسائل چندان چیزی ندارم البته یک مطلبی را قبلا عرض کرده بودم خدمت رفقا و دوستان که خب نوارهایی که اینجا آورده می‌شود ضبط‌هایی که اینجا آورده می‌شود، اینها سر و صدا می‌کند و ممکن است برای افراد موجب حواس‌پرتی باشد و بهتر است که هرچه بهتر اذهان، در موقع این

مطالب آرام‌تر باشد و حتی بعضی از رفقا و دوستان که ما در وسیله آنها جایی می‌رویم وقتی که سؤالی می‌خواهند بکنند به ایشان می‌گویم که اگر سؤالتان احتیاج به جواب مفصل دارد من در موقع حرکت جواب نمی‌دهم؛ زیرا ذهن باید کاملا مواظب باشد اگر نه! سؤال سؤال شرعی است خب او اشکالی ندارد. به طور کلی مطالبی که صحبت می‌شود اینها بسیار دقیق و حساس است و اگر آن چنان توجه کافی نشود ممکن است که عبارت به نحو دیگری قرار بگیرد. چطور اینکه دیده شده مثلا فرض کنید که بنده صحبتی کردم و بعد درست برخلاف او می‌بینم مطرح شده است. این برای آن عدم توجه کافی است. بله اگر وسیله‌ای باشد که به هیچ‌وجه باعث التفات ذهن نشود او اشکالی نشود. اگر همه هم از این وسایل داشته باشند و بخواهند ضبط کنند این مانعی از این نقطه نظر وجود ندارد، فقط به جهت این بوده که سروصدا موجب حواس‌پرتی نشود.

سؤال: آیا خواندن نماز و عبادات اگر روح نداشته باشد باز هم انسان را می‌سازد و یا فقط رفع تکلیف است؟ خصوصا مسئله عادت و ملکه شدن، و فرق این دو را بفرمایید.

جواب: نمازها و عبادات باید بر اساس تقرب و فهم و درایت باشد و هر مقدار که فهم بیشتر است آن عبادت تأثیرش بیشتر است و به هر مقدار که نیت خالص‌تر باشد آن عبادت اثر بیشتری دارد، حضور هر مقدار که بیشتر باشد اثر آن عبادت طبعا بیشتر است. عبادتی که از روی لقلقهٔ لِسان باشد ذکری که از روی لقلقهٔ لسان باشد به فرمایش مرحوم آقای حداد چندان اثری ندارد بلکه ذکر باید با توجه به معنا و التفات به خود مذکور باشد و یا به عبارت خیلی دقیق‌تر به ذاکر باشد. راجع به عبادات، این عبادات اگر خلوص نیت در آن قوی باشد و حضور در آن بیشتر باشد این اثرات خاص به خودش را کم‌کم بر نفس وارد می‌کند.

برای این منظور بهتر است که مثلا در نماز، فورا بعد از وضو گرفتن وارد در نماز نشویم، بیاییم چند دقیقه بنشینیم در سجاده بنشینیم، حواس خود را از این‌طرف و آن‌طرف جمع کنیم و به حقیقت توحید و پرودگار که سمت و جهت ندارد معطوف کنیم و حضور حضرت حق را در همه جهات و حتی در وجود خود احساس کنیم و تصور کنیم که داریم با خود صحبت می‌کنیم. یعنی آن خدایی که برای او داریم عبادت می‌کنیم آن خدایی نیست جدای از ما که در مقابل ما قرار گرفته است، آن خدایی است که در وجود خود ما هم هست. پس وقتی که داریم ایاک نعبد می‌گوییم انگار در واقع داریم به خودمان خطاب می‌کنیم و خودمان را مخاطب قرار می‌دهیم برای این ایاک نعبد، چون حضرت حق در وجود خود ما هم در اینجا تجلی کرده است تا اینکه این معنا تثبیت شود در قلب و به صورت ملکه درآید.

سؤال: اگر استطاعت رفتن به مکه را نداشته باشیم در حالی که می‌دانیم ....،

متوجه نشدم این عبارت را نفهمیدم اگر از دوستان کسی این مطلب را نوشتند بعدا توضیح دهند.

سؤال: اگر پولی فراهم شد، به کربلا و حج عمره برویم مناسب‌تر است یا اینکه صبر کنیم به حج تمتع

برویم؟ اگر چند سالی صبر کنیم تا پولمان به حد کفایت برسد ان وقت اگر اجل به سراغمان آمد نعمت همه را از دست خواهیم داد؟ لطفا بفرمایید چه باید کرد؟

جواب: در حج آنچه که هست مسئله استطاعت است و باید استطاعت حاصل شود تا اینکه انسان به مکه مشرف شود. اگر انسان احساس می‌کند که به زودی یعنی در عرض یکی یا دو یا سه سال استطاعت برای او به واسطه جمع کردن مال حاصل می‌شود باید از الان این مال را جمع کند، یک وقت اشتباه نکنیم خیال نکنیم که آن سالی که انسان مکه می‌رود همان سال باید انسان مستطیع باشد، استطاعت در افراد مختلف است در بعضی‌ها همان سال استطاعت حاصل می‌شود و باید همان سال بروند ولی برای بعضی همان سال حاصل نمی‌شود باید دو یا سه سال صبر کنند تا اینکه آن مالشان به آن حدّ برسد. باید آن شخص از الان به پس انداز مال خود بپردازد تا اینکه به آن حد استطاعت برسد و به مکه برود. اگر دید نه! به این زودی مستطیع نمی‌شود و می‌تواند با این مال به سفر کربلا برود، رفتن‌به سفر کربلا مانعی ندارد.

سؤال: درخیلی از مکان‌ها با مانتو و روسری کاملا پوشیده شرکت می‌کنیم ولی چادر بر سر نداریم آیا اشکال دارد؟

جواب: نه‌خیر هیچ اشکال ندارد. آنچه که هست مسئله حجاب اسلامی‌است. حجاب اسلامی چادر نیست. حجاب اسلامی‌عبارت است از: پوششی که حجم بدن زن در آن پوشش محفوظ باشد و چادر یکی از این پوشش‌هاست. البته از دیدگاه بنده، خود مانتویی که بتواند حجم را بپوشاند از چادر حتی بهتر است چون زن می‌تواند کاملا آزاد باشد و راحت باشد و این دست و پاگیری که برای چادر هست برای او طبعاً وجود ندارد و به نظر می‌رسد که این مطلب را برای آن جلسه که برای خانم‌ها در قم است عرض کردم. نمی‌دانم دوستان و رفقا این نوارها به دستشان رسیده یا نه؟ در آنجا مفصلا به این مسئله پرداختم که آنچه که در شرع هست این است که زن محفوظ باشد. از نقطه نظر حجم بدن نباید ..... مانتو اگر یک مانتویی باشد که حجم بدن را نشان بدهد حرام است و همین طور اگر مانتویی باشد که از نظر رنگ، جلب توجه بکند حرام است.

این دو مطلب اگر رعایت شود: اولا حجم به یک نحوه باشد که مشخص نباشد و الا در چادر هم این حجم معمولی پیداست این مقدار اشکالی ندارد. منظور آن کیفیتی است که خب جلب توجه می‌کند. اگر این طور باشد آن هیچ اشکالی ندارد نه شرعا و نه سلوکا هیچ مانعی برای او وجود ندارد. خیلی از دوستان ما هستند در کشورهای عربی یا در خارج در سایر ممالک خارجی غیر از کشورهای عربی، اینها از بنده که سؤال کردند بنده همین پاسخ را دادم و آنها هم به همین کیفیت هستند و بنده هم در این ارتباط‌ها و ملاقات‌ها با همین پوشش‌ها و با همین حجاب‌ها هم ملاقات می‌کنم و از این نقطه نظر هیچ منعی برای این مسئله وجود ندارد. نظر مرحوم آقا رضوان اللّه علیه هم بر همین قضیه بوده است

سؤال: معنای این روایت که فرمودند اگر فقر از یک در وارد شود ایمان از در دیگر خارج می‌شود چیست؟ آیا اثر طبیعی فقر بی ایمانی است وجزو لاینفک آن به شمار می‌رود که همه روزه مردم به این استناد می‌کنند و دزدی و سرقت و دیگر اعمال شنیع و زشت را توجیه می‌کنند ... یا خیر؟

جواب: البته این روایت، روایتی صحیح است و مطابق با استعدادهای افراد این روایت بیان شده است البته از آنجایی که درجات ایمان مختلف و متفاوت است بعضی افراد هستند طبعا فقر را ممکن است با نهایت شدت تحمل کنند بدون اینکه کمترین خمی بر ابرو وارد کنند و این را بپذیرند و هیچ برای آنها مشکلی به وجود نیاید. ولی خب خیلی از افراد هستندکه اغلبیت و اکثریت افراد جامعه را این‌گونه افراد تشکیل می‌دهند، از این نقطه نظر خب چرا، فقر ممکن است موجب زلّات و لغزش‌هایی برای آنها بشود. ولی علی ای حال، آن شخصی که مبادرت به عمل خلاف می‌کند باید متوجه باشد که دقیقا در همان دامی افتاده است که شیطان می‌خواهد. چون فقری که انسان را به دزدی وادارد دزدی را برای انسان تصحیح نمی‌کند بلکه همان دزدی و سرقت و عمل خلاف در اینجا دقیقا همان نقشه‌ای است که شیطان می‌کشد و انسان باید توکل بر خدا کند و تحمل کند و خود را با افراد دیگر مقایسه کند و ناراحتی‌های دیگران را مدّ نظر بیاورد و خود را در ارتباط با این مسئله، مسئله خود را تفویض کند تا اینکه خداوند هم تحمل او را بالا ببرد و هم چه‌بسا موجب تغییر و تحول در او بشود.

خب دیگر به نظر می‌رسد که یک قدری سخن طول کشید و رفقا و دوستان گرچه خب اگر سؤال بشود پاسخ داده خواهد شد که خستگی و ملالتی نبوده است ولی از آنجا که دیگر نزدیک غروب است و بعضی‌ها از اماکن بعیده آمده‌اند در اینجا، بهتر است که سخن را در اینجا تمام کنیم و ان‌شاءاللَه مطالب را برای جلسه بعد موکول کنیم، ان‌شاءاللَه.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد